به نام خدا

قسمت هفتاد و هفتم جومونگ

دیدار پدر و پسر بعد از سالها

[](http://www.pafa.ir/)

تهیه شده در : [www.Pafa.ir](http://www.Pafa.ir) ، [www.Pafa.Blogfa.com](http://www.Pafa.Blogfa.com)

[www.webnava.ir](http://www.webnava.ir)

توسط داریوش

جومونگ و دارودسته مشغول درو کردن مهاجمین هستن که اون بین بیرو با اون مهارت مثال زدنیش زخمی میشه و نزدیکه سرش به باد بره ولی یوری طی یه حرکتی فوق العاده رزمی نجاتش میده مهاجمین هم که میببینن عرصه برشون تنگ شده سریع صحنه رو خالی میکنن که در آخر دو تاشون گیر میوفتن











موکاک مختصر مداوایی روی زخم شمشیر بیرو انجام میده و جومونگ بازجویی رو شروع میکنه که اونها اعتراف نمیکنن(شانس تسو اینکه یونگ پو خنگ بود بهشو نگفت اگه گیر افتادین بگین تسو ما رو فرستاده) که جومونگ هم میگه هیوبو و موکاک تا بلایی سر بیرو نیومده ببرنش گوگوریو چون اونوقت سوسونو شلوارشو از پاش در میاره و خودش هم با بقیه متهمین رو ببرن قصر ببینن کار تسو بوده یا نه





موگول و اویی که به نتیجه نرسیدن دوباره گیر میدن به یوری بدبخت و شمشیرو میزارن پس گردنش میخوان بکشنش که جومونگ جلوشون رو میگیره و به یوری میگه تو به ما کمک کردی من بهت اعتماد دارم میتونی بری





گوموا برای خداحافظی و گرفتن حلالیت میره پیش ملکه ( وونهو ) که اونهم بهش میگه این همه مدت تنگ دلمون نشستی بودی حالا تو این اوضاع و با این حالت کجا میخواری بری گوموا میگه این سالها من با کارهام زیادی به مردم سختی دادم میخوام برم بینشون و از توی دلشون در بیارم ملکه میگه تو به فکر مردم هستی ولی یه کم به فکر من نبودی نگفتی من هم آدمم دل دارم  عشق شوهرمو میخواستم ولی تو با این رفتارت باعث شدی من اینطور عذاب بکشم و پست فطرت بازی در بیارم در خلال گفتگوها اشکش تو چشم هر دو تاشون جمع میشه و گوموا دست وونهو رو میگیره و میگه من شرمنده ام میخوام باقی عمرام رو بابت غذابهایی که بهت دادم توبه کنم منو حلال کن و بعد ماجرا با نگاههای عاشقانه پیگیری میشه ولی برای اینکار دیگه خیلی دیر شده





بعدش هم گوموا میره تو محوطه قصر و یه نگاه به اطراف میندازه و از همه مقامات و تسو و یونگ پو خداحافظی میکنه و سوار کاسکه(که بیشتر شبیه تراکتوره) میشه و میره .این بین تسو خیلی ناراحته و کم مونده اشکهاش در بیاد





یوری هم که حس عجیبی (غریب آشنا ) نسبت به جومونگ و مرامش پیدا کرده میره کافه تا چیزی بنوشد و یاد اون حرف جومونگ که بهش گفته بود من بهت اعتماد دارم میوفته همین موقع سویا هم  میاد اونجا و میگه رفتی دوباره دنبال یللی تللی بیا ببینم کارت دارم و بهش میگه باید هر چی زودتر باید خنجر شکسته رو پیدا کنی و از اینجا جیم بزنی یوری میگه من اینهمه جون کندم تا وارد گارد شاه بشم تسو هم منو دوست داره تازه میخواد وضعمون خوب شه این فرار کردن برای چیه سویا میگه وقتی اون خنجر رو پیدا کردی و هویت معلوم شه اینجا بودن برات خطرناکه کاری که گفتم بکن



سولان هم که با رفتن گوموا فرصت رو مناسب میبیه میره پیش تسو و میگه حالا که جومونگ اومده اینجا باید بکشی و انتقام بابامو بگیری تسو میگه الان وقتش نیست سولان هم دست میزاره رو نقطه ظعف تسو و میگه اگه میترسی ازش من میکشمش تسو هم سرش داد میزنه و میگه خودم عقلم میرسه باید چی کار کنم تو خاله خاک انداز نمیخواد توی این وضعیت برامون شیر زن بازی در بیاری .سولان هم که طبق معمول هویج شده بلد میشه میره بیرون و به هائوجن میگه چند نفر آدمکش خوب برام جور کن تا بگم چه کار کنی



یونگ پو که آدم کشها رو فرستاده بود سروقت جومونگ منتظر تا خبر مرگش رو براش بیارن ولی جومونگ هی و حاضر با آدمکشها وارد قصر میشه که برق از کله یونگ پو میپره و به درجه اشتعال میرسه



جومونگ و نفرات آدمکشها رو میبرن پیش تسو و میگه اینها افراد تو بودن که میخواستن منو بکشن تسو میگه اینها به قبر باباشو خندیدن با شما با هم شریکی جسا هم صداش میبره بالا و میگه کار هر کسی هست باید زودتر مشخص شه و اگرنه کوتاه نمیایم ماری هم میگه بله میایم جنگ تسو هم کفری میشه و میگه صداتون بیارن پایین ببینم میدونید اینجا کجاست و من کی ام فکر کردین چی شدین که منو تهدید میکنید جومونگ میگه تهدید نبود اخطار بود و میره تسو هم به نارو میگه این دو تا پدر سوخته رو میبری اینقدر شکنجه میکنی که به کارهای نکردشون هم اعتراف کنن



وزرا هم با هم جلسه گرفتن و وزیر جین یونگ و بول چان میگن حالا چه کار کنیم با کی پیمان ببندیم که دو دوتاشون بدجور قوی شدن وزیر بو که به طرز عجیبی عصبانی شده (من باب نگرانی در مورد عظمت و آینده بویو) میگه لازم نکرده پیمان ببندیم باید هم از توبره بخوریم و هم از آخور که برامون سود داشته باشه همین موقع ژنرال هوک چی میاد اونجا و میگه جمع کنید این بحثها  رو بلند شین یه کاری کنید که میخواستن جومونگ رو بکشن





خبر به هوانگ هم میرسه و اونهم به یونگ پو میگه خدا منو از دست کارهای تو مرگ بده که اگه تو بدرد میخوری که حال و روزمون این نبود حالا اگه بفهمند چه خاکی تو سرم کنم یونگ پو هم خیلی مستعد میگه جوش نیار دیگه اینقدر خر نیستم حواسم بود که نفهمن کی ام تا لو نریم تازه اینطور اونها به تسو شک کردن و فعلاً دنبال پیمان بستن نیستن



سولان هم به هائوچن میگه بس چی شد آدم کش جور کردی اونهم میگه حرفشو نزن که اوضاع قصر حسابی خیطه یه نفر زودتر از ما میخواسته جومونگ رو بکشه که آدمکشهاش گیر افتاده تازه شانس اوردیم که هنوز کاری نکردیم و اگرنه گناهش رفته بود تو پاچمون



نارو هم سفت و سخت آدمکشها رو شکنجه میکنه ولی اونها اعتراف نمیکنن .موگول هم گوشه هایی از رویداد رو نگاه میکنه





و به جومونگ میگه اینطور که بابای این بدبختها رو دارن در میارن فکر نکنم کار بویو باشه جسا میگه ولی یه نفر میخواسته اینکارو بکنه باید دستش رو شه ماری هم به جومونگ میگه بیاد برگردیم گوگوریو تا شری برمون درست نشده جومونگ میگه فضلای اندیشمن فکرتون رو کار بندازین این کار بویو نیست کار کسی دیگه ست که میخواد بین ما و بویو اختلاف بندازه پس باید همینجا بمونیم تا بفهمیم کی پشت ماجراست و پوزشون رو بزنیم



اونطرف در گوگوریو سوسونو و فک و فامیل در مورد قبول پیشنهاد اتحاد توسط تسو برای خودشون فلسفه بافی میکنن که خبر ورود بیرو به سوسونو میرسه اونهم سریع بلند میکنه میره استقبالشون و میگه دوباره چه بلایی سر بچه ام اومده جومونگ رو چه کار کردین بچه ننه هم میگه نترس مادر جان یه زخم کوچیکه و هیوبو میگه جومونگ حالش خوب جای نگرانی نیست .مداوا بروی بیرو انجام میشه و نگرانیهای لازمه ابراز میشه



سوسونو هم جلسه رو راه میندازه و دوباره همه بدون مدرک نتیجه گیری رو میکنن و میگن کار بویوه بهتره سواره نظامون رو ببریم لب مرز مستقر کنیم تا دیگه کسی جرات همچین کاری رو نکنه که سوسونو دستور میده بوبونو و بوی یوم زره پوشهاشون رو ببرن مرز بویو مستقر کنن تا ببین چی میشه .قدرت زیادی که راحت بدست بیاد اینطور غرور آور میشه و گوموا اون موقع که به یوهوا میگفت فکر الان رو میگرد . نکته ای هم که توی این چند قسمت قابل توجه شده اینکه خبری از سونگ ینگ و دار و دسته اش که آرزوهای همچین روزهایی رو داشتن نیست احتمالاْ عمرشون توی این پانزده سال آنتن نداده





البته همین تعداد خیلی کم باعث ترس بویو میشه و تسو به وزیر بو میگه چه خاکی تو سرمون کنیم اونها که نگفتن کار کی بود وزیر بو هم میگه من اول فکر میکردم کار توه ولی الان مطمئنم کار هانیهاست چون نمیخوان ما با گوگوریو متحد بشیم بهتره آدم کشها رو بکشیم و بگیم کار هانیها بوده و بعدش با گوگوریو پیمان ببندیم چون الان غرور شکنی لازمه



یوری هم برای فهمیدن ماجرا میره بازداشتگاه و شکنجه ها رو نگاه میکنه که ناور میاد و آدمکشها رو میکشه



تسو همراه با وزیر بو سر میز مذاکره میشینه و به جومونگ میگه آدمکشها کار هانیها بوده و ما دیگه رابطمون رو با هانیها قطع میکنیم ولی جسا و ماری میگن کافی نیست پیمان چی میشه تسو میگه باهاتون پیمان میبندم خیالتون راحت شد جومونگ هم میگه حالا شدی پسر خوب ما هم براتون مواد غذایی و روش ذوب فولاد رو میفرستیم تا برای جنگ با هانیها قوی بشین



تسو که حسابی غرورش جریه دار شده میاد بیرون وزیر بو بهش میگه عیبی نداره بعداً تلافیشو سرشون در میاریم تسو میگه بزار وضعمون خوب شه چنان تلافیشو سر جومونگ در بیارم که نفهمه از کجا خورده وزیر بو میگه من هم هستمت



جومونگی ها هم دور هم جمع میشن و بهم تبریک میگن که جسا ول کن ماجرا نیست و میگه این تسو بعداً میزنه زیرش جومونگ هم میگه جهنم من هم خودم میدونم بعداً میزنه زیرش ولی همینکه خیالمون راحت شد با هانیها پیمان نمیبندن خودش خیلیه الان هم زود کاسه کوزه و جمع کنید بریم گوگوریو که باید برای جنگ با لیادونگ آماده شیم



خلاصه بند و بساط رو جمع میکن میرن گوگورو که تو راه یوری و سویا میان تماشا که یوری متوجه تغییر حال و گریه کردن سویا با دیدن جومونگ میشه برای اینکه عکس العمل سویا رو بسنجه تو راه بهش میگه امشب میرم اون نشونه رو که گفتی پیدا میکنم سویا اول نگران میشه ولی سریع میره تا سه نشه









یوری میره قصر که ماوریونگ میبیندش و همون موقع طالع بینیش میکنه و اسمشو میپرسه





یوری شب میره قصر قدیمی یوهوا و پس از اکتشاف زیر یکی از ستونها تیکه شکسته خنجر رو پیدا میکنه







و خنجر رو میبره پیش مادرش و میگه این هم مدرک حالا راست و حسینی همه چیو بهم بگو سویا هم میگه خوب میگم ولی به پا رو دل نکنی بابات شاه گوگوریوه این شمشیر رو ببر گوگوریو بده به جومونگ تا بشناسدت یوری که  جومونگ رو آدم خوبی تو ذهنش جا داده بود حسابی بهم میریزه و میگه خاک بر سر همچین بابایی که ما رو تو این وضع نزاره بره من همچین بابایی میخوام چه کار و هر چی سویا میاد توضیح بده فایده نداره و یوری میره بیرون



و مثل خود باباش میزنه تو کار مشروب و توبوک هم هر کار میکنه نمیتونه جلوشو بگیره



ماجین هم میره پیش یونگ پو و میگه بلندشو کاسه کوزه رو جمع کن سریع بزنیم به چاک که خاک بر سرمون شد تسو و جومونگ با هم متحد شدن الانه که هوانگ بیاد بده بابامون رو در بیارن یونگ پو هم که دست و پاشو گم کرده دست خالی فرار میکنه که هوانگ سر راهشون سبز میشه و میگه تمام بدبختی من از دست توه حالا من میدونم تو شلنگ و میندازدشون زندان



گوموا هم در راه سفر علمیش به کوهستان چان مو میره تا با هموسو درد دل کنه و میگه این سرزمین پهناور که جومونگ جمع کرده میبینی اینها همون سرزمینهاییه که من و تو اینهمه برای باز پس گیرشون زحمت کشیدیم و میخواستم دوباره چوسان رو احیا کنیم حالا جومونگ این کارو کرده من احمق رو ببخش که میخواستم جلوشو بگیرم





بعد هم به نزدیکیهای مساحت قبر یوهوا که میرسه به سونگ جو میگه تو اینجا باش باید خصوصی برم و میره بر سر مزار یوهوا (قبرهاشون وسعتی به بزرگی کوهستان داره) و یاد حرفها و لحظه که یوهوا رو گشت میوفته و گریه اش میگیره











موپالمو هم در ادامه دستاوردهاش یه زره فولادی جدید و سبکتر میسازه و از اونجایی که به کارش اعتماد داره با یه اقدام فداکارانه زرهو روی خودش آزمایش میکنه که جواب میده و نیزه توش نمیره همینطور که از موفقیت بدست اومده خوشحالن موسونگ میاد و میگه جومونگ میخواد دوباره بره جنگ گفته کارگاه رو راه بندازیم







ماوریونگ هم نارو رو احضار میکنه و میگه این بابا سانگ چون رو از کجا اوردین و نارو هم بیلان کار یوری توی مسابقات رو میگه ماوریونگ هم میگه این بچه  نیروی شیطانی تو خودش داره و طالعش نحسه ممکنه برای تسو بدبیاری داشته باشه



نارو هم سریع میره سراغ یوری که پیداش نمیکنه و بول چان رو میفرسته هر کجا رفته پیداش کنه



یوری هم که بعد از گذشته چند روز واقعیتو قبول کرده شال و کلاه میکنه بره گوگوریو سویا بهش میگه علقت سر جاشه نری باباتو بکشی تقصیر اون نیست یوری میگه من فقط میخوام برم ازش بپرسیم چرا ما رو ول کرد به امون خدا تا اینطوری عذاب بکشم و قرار نیست بهش رو بدم خلاصه از مامانش خداحافظی میکنه (سانسوری) و میره توبوک و اون یه دوستشو برمیداره و راه میوفته





همین که یوری از خونه میزنه بیرون بول چان میره اونجا قشون کشی که سویا میگه عموش مریض بود رفته شهرستان بول چان هم میگه اگه اومد سریع میگی بیاد خودشو معرفی کنه و از اونجا میره مادر توبوک هم میاد اونجا و میگه نمیدونم دوباره این پسر ذلیل مرده کجا رفته سویا که احساس میکنه ممکنه لو رفته باشن به مادر توبوک میگه توی خطر افتادیم باید سریع از بویو بزنیم بیرون سوالی که ممکنه به ذهن برسه اینکه را بول چان چرا سویا رو نشناخت ولی سویا اونو شناخت





یوری و همقطاریهاش میرسن گوگوریو که یوری جریان رو بهشون میگه اونهام باور نمیکن یوری میگه شما بیان تا من بهتون بگم خلاصه با توپ پر میره دم دروازه که راهش نمیدن و با فرمانده اونجا درگیر میشه و کار به جاهای باریک میکشه اما همین موقع موپالمو با اونجو میاد اونجا و جریان رو میپرسه که یوری تیکه خنجر رو میده به موپالمو و میگه اینو بدین به شاهتون تا بفهمید من کی ام و چه کارم





موپالمو هم تیکه خنجر رو میبره میده به جومونگ و میگه اینو یه پسرچیه اورد گفت بدم بهت جومونگ هم تا تیکه خنجر رو میبینه از این رو به اون رو میشه و به هیوبو میگه بدو برو تا نرفته ورشدار بیارش پیشم



اونجو هم که ماجرا رو دیده بود میره پیش مامانش سوسونو و جریان رو بهش میگه که اسباب نگرانی سوسونو از همین الان فراهم میشه



جومونگ که آروم و قرار نداره برای اطمینان میره اون تیکه شمشیر رو میاره و میزاره کنار این یکی و مطمئن میشه که مدرک اصله هیوبو هم یوری رو میار اونجا که جومونگ با دیدن یوری تعجبش بیشتر میشه و میگه بگو ببنیم تو کی هستی و اسم مادرت چیه یوری میگه من یوری ام و اسم مادرم هم یی سویاست گفته که شما پدرمی راست میگه جومونگ که مطمئن شده یوری پسرشه اشکهاش در میاد و با احساس خوشحالی خاصی میگه اره من پدرتم پدرت منم یوری هم دادش در میاد و میگه اگه تو پدرمی چطور تونستی منو و مادرمو ول کنی به امون خدا و ما تو فقر و تنگدستی زندگی کنیم که جومونگ همینطور اشک میریزه و جوابی نداره به یوری بده

[](http://www.pafa.ir/)





 قسمت هفتاد و هشتم : تواضع و فروتنی در مواجه با سرنوشت

